

باز یا بسته بودن شبکه کیفری در سیاست جنائی

(الگوی مفهومی)

سید حسین حسینی^۱

۱. نویسنده مسئول، دانشیار، گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.

رایانامه: shosseini@um.ac.ir

چکیده

سیاست جنایی بطور سنتی کمتر به روابط سیستمی میان نهادها و کنشگران توجه کرده است. این مقاله با بهره‌گیری از رویکرد تحلیل شبکه‌ای و اتکا به چارچوب مفهومی شادروان استاد می‌ری دلماس - مارتی است، شبکه کیفری را به‌مثابه ساختاری سیستمی و رابطه‌محور بررسی می‌کند که کیفیت کارکرد آن تابع نحوه سازمان‌دهی روابط، جریان داده‌ها و توزیع قدرت درون شبکه است. مسئله پژوهش آن است که شبکه کیفری بر اساس چه سازوکارهایی به‌صورت باز، بسته یا باز نسبی عمل می‌کند و نقش عوامل مداخله‌گر در این وضعیت چیست. پژوهش با روش تحلیلی-توصیفی و با تکیه بر تحلیل مفهومی و نهادی نشان می‌دهد که باز یا بسته بودن شبکه کیفری پدیده‌ای طیفی و وابسته به نوع عامل، مرحله فرایند و نوع بزه است و نمی‌توان آن را به دوگانه مطلق فروکاست. بررسی جایگاه متهم، بزه‌دیده و جامعه مدنی نشان می‌دهد میزان مشارکت یا محدودسازی هر یک، بر نفوذپذیری شبکه، جهت‌گیری جریان‌ها و تمرکز یا توزیع قدرت در تصمیم‌گیری اثر می‌گذارد. در نتیجه باز بودن شبکه کیفری همسو با مدل دولت-جامعه مردم سالار، و شبکه بسته با مدل اقتداگرا نزدیک است. بر این اساس، تحلیل شبکه‌ای به‌عنوان ابزاری کارآمد برای فهم و ارزیابی سیاست جنایی معرفی می‌شود.

کلیدواژه‌ها: شبکه کیفری؛ سیاست جنایی؛ تحلیل شبکه‌ای؛ تفکر سیستمی؛ باز بودن و بسته بودن شبکه؛ کنشگران کیفری.

سیاست جنایی معاصر در دهه‌های اخیر شاهد تحولی معرفت‌شناختی در ابزارهای تحلیل و مبنای مداخله بوده است؛ تحولی که از گذار از نگرش‌های خطی، جزءنگر و تک‌مرحله‌ای به سوی رویکردهای ساختاری، تعاملی و سیستمی حکایت دارد. در این چارچوب، مفهوم «شبکه» در اندیشه شادروان استاد می‌ری دلماس - مارتی به منزله‌ی نقطه‌ی عطفی نظری در فهم سیاست جنایی تلقی می‌شود؛ زیرا سیاست جنایی دیگر نه مجموعه‌ای پراکنده از قواعد جرم‌انگاری، پاسخ‌گذاری، پاسخ‌گزینی، و پاسخ‌دهی نهادهای مربوط یا واکنش‌های فردی، بلکه همچون ساختاری پویا و شبکه‌ای درک می‌گردد که از عناصر ثابت و روابط متکثر میان آن‌ها در بستر اجتماعی - حقوقی شکل می‌گیرد. پذیرش این چارچوب مفهومی مستلزم کاربرد نوعی تفکر سیستمی در تحلیل و تدوین سیاست جنایی است؛ تفکری که از محدودیت‌های نگرش‌تقنینی سنتی — که غالباً تصمیمات تقنینی را نوعی مداخله مقطعی و تک‌محوری، مانند تشدید مجازات یا گسترش دامنه‌ی جرم‌انگاری، تلقی می‌کند — فراتر می‌رود. تحلیل شبکه‌ای نشان می‌دهد که هر مداخله‌ی تقنینی، خواه کوچک یا بزرگ، الزاماً تعادل موجود میان نقش‌ها، روابط و کارکردهای نهادی را دستخوش تغییر می‌کند و می‌تواند پیامدهایی پیش‌بینی نشده در سایر بخش‌های سیاست جنایی به بار آورد. بدین ترتیب، ارزیابی قواعد و نهادهای کیفری تنها زمانی امکان‌پذیر است که جایگاه آن‌ها در شبکه‌ای از روابط نهادی و اجتماعی به‌طور جامع روشن شود.

لازم به توضیح است که در این مقاله، "تحلیل سیستمی" و "تحلیل شبکه‌ای" مترادف تلقی نشده‌اند. تحلیل سیستمی به‌مثابه چارچوب کلان معرفتی، سیاست جنایی را در قالب یک نظام پیچیده، چندسطحی و دارای سازوکارهای بازخوردی در نظر می‌گیرد و بر کلیت ساختار و کارکردهای آن تمرکز دارد. در مقابل، تحلیل شبکه‌ای ابزار مفهومی درون این چارچوب است که به‌طور خاص بر معماری روابط میان گره‌ها، جهت و شدت جریان داده‌ها و الگوی توزیع قدرت درون نظام کیفری تمرکز می‌کند. بدین ترتیب، تحلیل شبکه‌ای نه جایگزین تحلیل سیستمی، بلکه صورت رابطه‌محور و عملیاتی همان منطق سیستمی در سطح روابط نهادی است.

در این میان، «شبکه‌ی کیفری» در میان سایر شبکه‌های سیاست جنایی (مانند شبکه اداری، شبکه مدنی، شبکه انضباطی - انتظامی و شبکه جامعه‌ی) از جایگاهی ممتاز برخوردار است؛ زیرا مداخله‌ی کیفری همچنان در مرکز توجه سیاست‌گذاران جنایی قرار دارد. شبکه‌ی کیفری مسئول سامان‌دهی واکنش رسمی دولت نسبت به بزه کیفری است و از طریق تعامل نهادی میان پلیس، دادسرا، دادگاه و نهادهای اجرای احکام، فرایند کیفری را به‌صورت سیستمی مدیریت می‌کند. باین حال، نحوه طراحی و کارکرد این شبکه — به‌ویژه از حیث میزان باز یا بسته‌بودن آن در برابر کنشگران مختلف —

امری صرفاً فنی یا شکلی نیست، بلکه بازتابی از راهبردهای حاکم بر سیاست جنایی و شیوه مهندسی نهادی آن به شمار می آید.

در این چارچوب، یکی از پرسش‌های بنیادین آن است که سیاست‌گذار جنایی در طراحی شبکه‌ی کیفی تا چه میزان جواز ورود به این شبکه را برای افراد و اشخاصی چون متهم، بزه‌دیده و جامعه‌ی مدنی به رسمیت می‌شناسد و تا چه حد امکان تأثیرگذاری بر مدار حرکت و تصمیم‌گیری شبکه فراهم می‌شود. افزون بر این، باز یا بسته‌بودن شبکه‌ی کیفی لزوماً امری مطلق و یکسان نیست، بلکه می‌تواند ماهیتی نسبی و موقعیتی داشته باشد؛ به گونه‌ای که شبکه در مرحله‌ای خاص یا نسبت به عاملی معین گشوده شود، اما هم‌زمان یا در مرحله‌ای دیگر، نسبت به عامل دیگر ساختاری بسته اختیار کند. این وضعیت‌های ناهمگون، در عمل می‌توانند پیامدهای متفاوتی بر کارکرد شبکه، توزیع قدرت، جریان داده‌ها و تضمین حقوق بنیادین برجای گذارند، بی‌آنکه همواره معیارهای علمی روشنی برای توجیه این تفاوت‌ها ارائه شده باشد.

از این رو، پژوهش حاضر با تمرکز بر مفهوم «شبکه‌ی کیفی» به‌مثابه یکی از شبکه‌های پرکار و تعیین‌کننده در مدل‌های سیاست جنایی، می‌کوشد متغیرهای حاکم بر باز، بسته یا باز نسبی بودن این شبکه را تحلیل کند و جایگاه و میزان نقش‌آفرینی عوامل اصلی — یعنی متهم، بزه‌دیده و جامعه‌ی مدنی — را در معماری شبکه‌ی کیفی مورد بررسی قرار دهد. این پژوهش، بدون آنکه در پی مطالعه‌ی سیاست جنایی یک نظام حقوقی خاص باشد، در موارد مقتضی از برخی نمونه‌های موجود در ساختار سیاست جنایی ایران صرفاً به‌عنوان مثال‌های توضیحی بهره می‌گیرد تا امکان انطباق تحلیل شبکه‌ای با مصادیق حقوقی نشان داده شود. از این جهت قبل از بررسی گونه‌ها و سازکارهای نفوذپذیری/باز یا نفوذ ناپذیری/بسته شبکه کیفی (۲)، تحلیل مفهومی و ساختاری این شبکه (۱) بمنظور امکان ورود به درون شبکه کیفی امری ضروری است.

۱. چارچوب مفهومی و ساختاری شبکه کیفی

رویکرد مفهومی شبکه‌ای بطور عام و شبکه کیفی بطور خاص در ساختار خاص سیاست جنایی متمایز از سایر شبکه‌ها است، از این رو این شبکه جایگاه ساختارمند و تفصیلی را بمنظور اندازه‌گیری درجات باز و بسته بودن آن به خود اختصاص داده است.

۱-۱. "شبکه" در تحلیل سیاست جنایی

مفهوم شبکه در اندیشه دلماس مارتی^۱ چارچوبی روش شناختی برای عبور از نگرش خطی و جزءنگر در سیاست جنایی فراهم می‌آورد و امکان تحلیل روابط و تعاملات نهادی را به‌مثابه یک کل سیستمی مهیا می‌سازد. در این چارچوب، بزه به‌عنوان نقض قاعده حقوقی، انحراف به‌عنوان فاصله‌گیری از هنجار اجتماعی، واکنش دولت و واکنش جامعه به‌عنوان چهار «نامتغیر» یا ارکان اصلی سیاست جنایی، تنها هنگامی معنای واقعی می‌یابند که در بستر روابط درونی و به‌هم پیوسته میان خود قرار گیرند. از این رو، «شبکه» در این معنا نه استعاره‌ای توصیفی، بلکه ابزاری مفهومی و ضروری برای فهم ساختار عمیق سیاست جنایی و نحوه کارکرد آن در عرصه اجتماعی-حقوقی است.

در این تلقی، شبکه عبارت است از ساختار پویا و تعامل محوری که پیوندهای میان چهار نامتغیر سیاست جنایی را سازمان‌دهی می‌کند. این پیوندها از یک سو شامل روابط بنیادی میان بزه و دولت، بزه و جامعه، انحراف و دولت، و انحراف و جامعه‌اند، و از سوی دیگر شامل روابط اشتقاقی، اعم از خطی یا حلقوی، هستند که از گسترش و درهم‌تنیدگی روابط بنیادی پدید می‌آیند (دلماس مارتی، ۱۴۰۲، ص: ۱۳۴).

کارکرد ارزیابی‌کننده مفهوم شبکه نیز در همین نقطه آشکار می‌شود. شبکه، ابزار سنجش انسجام و کارآمدی و همچنین امکان سنجی راهکارهای خروج از بحران سیاست جنایی است (گسن، ۱۳۷۱، ص: ۲۸۲). هر قاعده قانونی هنگامی قابل ارزیابی است که نسبت آن با سایر عناصر شبکه روشن باشد. به بیان دیگر، باید پرسید که این قاعده چه تأثیری بر عملکرد نهاد پلیس، دستگاه قضایی، سازوکارهای حمایتی از بزه‌دیده، جایگاه بزه‌کار در فرایند بازپذیری اجتماعی، و نقش نهادهای اجتماعی-مدنی می‌گذارد. بدین‌سان، شبکه امکان تشخیص این نکته را فراهم می‌کند که آیا نوع مداخله شبکه کیفری، با سایر اجزای ساختار سیاست جنایی هماهنگ است یا موجب تنش، اختلال یا انتقال نامتوازن بار مسئولیت به شبکه‌های دیگر چون شبکه اداری و یا شبکه مدنی می‌گردد.

از این جهت، سیاست جنایی نه خطی مستقیم از بزه انگاری، پاسخ‌گذاری، پاسخ‌گزینی و پاسخ‌دهی، بلکه دارای منظومه‌ای شبکه‌ای است که در آن کنشگران گوناگون از خانواده و مدرسه گرفته تا پلیس، دادسرا، دادگاه، نهادهای

^۱ می‌ری دلماس-مارتی (Mireille Delmas-Marty) (۱۰ مه ۱۹۴۱ - ۱۲ فوریه ۲۰۲۲)، از برجسته‌ترین نظریه‌پردازان معاصر سیاست جنایی که نقش بنیادینی در توسعه رویکردهای نوین تحلیلی در این حوزه ایفا کرد. آثار او، به‌ویژه در زمینه تحلیل شبکه‌ای و سیستمی سیاست جنایی، سهم مهمی در عبور از نگرش‌های خطی و دولت‌محور داشته و امکان ارزیابی نتایج و کارکردهای نظام‌های کیفری را در مواجهه با پدیده بزهکاری فراهم ساخته است. این پژوهش خود را وامدار چارچوب مفهومی و تلاش‌های علمی آن استاد فرهیخته در گسترش افق‌های نظری سیاست جنایی می‌داند.

پزشکی- اجتماعی، جامعه مدنی، بزه‌دیده و بزه‌کار در سطوح مختلف و با درجات متفاوتی از تأثیرگذاری با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند.

لذا، انتخاب و بکارگیری گزینه نهاد تشدید مجازات، بدون تقویت ظرفیت‌های زندان یا بدیل‌های آن، در عمل منجر به فروپاشی کارکردهای بازپرورانه نظام کیفری می‌شود؛ یا مقرراتی که پدیده‌های ریشه‌دار اجتماعی را از رهگذر ابزار کیفری مدیریت می‌کنند که می‌تواند داخل قالب رابطه انحراف - پاسخ دولتی قرار بگیرد (دل‌ماس مارتی، ۱۴۰۲، ص: ۱۲۹)، بی‌آنکه شبکه‌های پیشگیری، حمایت اجتماعی یا آموزش عمومی را فعال سازند، نهایتاً باعث بارگذاری بیش از حد بر شبکه کیفری و افزایش ناکارآمدی آن می‌شوند. در این موارد، نقص در سطح «نص» نیست، بلکه در جایگاه شبکه‌ای آن است: هماهنگی نداشتن با سایر روابط و کارکردهای موجود، و ایجاد فشار و عدم توازن در شبکه‌های موازی.

چنین فهمی از سیاست جنایی بنیان تفکر سیستمی^۲ را تشکیل می‌دهد؛ تفکری که از محدودیت‌های نگرش خطی و جزء‌نگر قانون‌گذار فراتر می‌رود. قانون‌گذار، به‌طور سنتی، تصمیم‌تقنینی را در قالب یک محور واحد— برای مثال تشدید مجازات یا گسترش دامنه جرم‌انگاری— می‌بیند و کمتر آن را در قالب شبکه‌ای از روابط و کارکردهای میان‌نهادهای مختلف قرار می‌دهد. تفکر سیستمی این پیش‌فرض را نفی می‌کند و نشان می‌دهد که هر نوع مداخله در متغیر قانونگذاری کیفری، خواه کوچک یا بزرگ، الزاماً تعادل شبکه‌ای موجود میان نهادها و واکنش‌ها را دستخوش تغییر می‌کند. از این رو، شناخت سیاست جنایی بدون نگرش سیستمی، به درک ناقصی از واقعیت منجر می‌شود؛ زیرا سیاست جنایی، ذاتاً، محصول تعاملات است نه مجرد قواعد قانونی (زاده اردبیلی و حسایی، ۱۳۹۰، ص: ۱۱۹). با وجود چنین پیچیدگی‌های درهم‌تنیده شبکه کیفری، همواره دولت‌ها آنرا در کانون مجموعه شبکه‌ای سیاست جنایی قرار می‌دهند و از آن بعنوان اصلی‌ترین شبکه رسمی استفاده می‌نمایند.

۱-۲. شبکه کیفری به‌مثابه ساختار واکنش رسمی

سازمان عدالت کیفری مجموعه‌ای از شبکه‌ها و سازوکارهاست — از پیشگیری گرفته تا اصلاح و بازاجتماعی‌سازی — اما شبکه کیفری هسته اصلی بخش واکنش رسمی را تشکیل می‌دهد. هدف این شبکه آن است که فرایند کیفری را به‌گونه‌ای سامان دهد که موضوع کیفری، یعنی اتهام، نه به‌صورت گسسته و مقطعی، بلکه در قالب زنجیره‌ای سیستماتیک

² Systemic Thinking.

مورد رسیدگی قرار گیرد. این زنجیره زمانی معنا و کارآمدی می‌یابد که هر مرحله بر اساس یافته‌ها، تصمیمات و مستندات مرحله قبل شکل گیرد؛ زیرا هرگونه گسست یا ناهماهنگی میان مراحل، موجب اختلال در روند شبکه می‌شود.

اضافه براین، شبکه‌ی کیفری در میان سایر شبکه‌های سیاست جنایی مانند شبکه اداری، شبکه مدنی، نیز از جایگاهی متمایز برخوردار است؛ زیرا مداخله‌ی کیفری در مرکز توجه سیاست‌گذاران جنایی قرار دارد. شبکه‌ی کیفری مسئول سامان‌دهی واکنش رسمی دولت نسبت به بزه کیفری است و از طریق تعامل نهادی میان پلیس، دادسرا، دادگاه و نهادهای اجرای احکام، فرایند کیفری را به صورت سیستمی مدیریت می‌کند. از این منظر، شبکه کیفری به مثابه ساختار واکنش رسمی، محصول مهندسی نهادی خاصی است که نحوه توزیع نقش‌ها، اختیارات و جریان داده‌ها را در فرایند کیفری تعیین می‌کند.

این شبکه در سیاست جنایی نقشی بنیادین در سازمان‌دهی واکنش رسمی دولت نسبت به بزه ایفا می‌کند. برخلاف مفهوم عام «شبکه» که در آن تعاملات میان بزه، انحراف، واکنش دولت و واکنش جامعه در بستر روابط متکثر تحلیل می‌شود، شبکه کیفری به طور خاص ناظر بر مسیر رسمی فرایند کیفری است؛ مسیری که از لحظه ارتکاب جرم و مراحل تعقیب، رسیدگی، کیفرگزینی و کیفردهی تداوم می‌یابد. از این منظر، شبکه کیفری را باید زنجیره‌ای سیستمی دانست که در آن نهادهای کیفری — پلیس، دادستانی، دادگاه و نهادهای اجرای احکام — در قالب سلسله‌ای از اقدامات به هم پیوسته به مدیریت یک پرونده کیفری می‌پردازند.

در این چارچوب، شبکه کیفری را - از رهگذر نگرش استاد می‌ری دلماس - مارتی در باب ساختارهای شبکه‌ای سیاست جنایی - می‌توان چنین تعریف کرد: ساختاری که به طور انحصاری با بزه (نقض قاعده حقوقی کیفری) سروکار دارد و از تعامل و ارتباط منسجم میان نهادهای کشف جرم، تعقیب، رسیدگی قضایی و اجرای حکم تشکیل می‌شود؛ ساختاری که در موارد مقتضی می‌تواند از ظرفیت‌های تخصصی پزشکی-اجتماعی نیز بهره‌گیرد و در درجات مختلف، حضور بزهکار و بزه‌دیده را در فرایند کیفری ممکن یا محدود می‌سازد (مرادی، موسوی مجاب و عدالت‌جو، ۱۳۹۰) (زینالی و مقدسی، ۱۳۹۲). بدین ترتیب، شبکه کیفری را باید مسیر رسمی و سازمان‌یافته عدالت کیفری دانست که کارکرد آن انتقال و پردازش پرونده در مراحل مختلف، بر اساس اصول نظم سیستمی و پیوستگی نهادی است.

این رابطه سیستماتیک را می‌توان در فرایند رسیدگی کیفری بعنوان بخشی از شبکه کیفری (شکلی) مشاهده نمود. در مرحله تعقیب (اقامه دعوی عمومی)، ورودی شبکه کیفری شکل می‌گیرد؛ جایی که پلیس و دادستانی مکلف‌اند مطابق قانون آیین دادرسی کیفری فرایند کیفری را فعال سازند (جعفری، رویا موسوی و اسلامی همدان، ۱۳۹۵: ۲۷). به عنوان مثال، بر اساس ماده ۴۵ قانون آیین دادرسی کیفری ایران (مصوب ۱۳۹۲) در جرائم مشهود، ضابطان دادگستری موظف‌اند

فوراً نسبت به حفظ صحنه و آثار جرم، شناسایی متهم و جلوگیری از فرار او اقدام کنند. به این ترتیب، کیفیت و جهت ورود اولیه پرونده به شبکه کیفری در همان گره ضابط سامان می‌یابد و شکل داده‌های آغازین بر مسیرهای بعدی اثر تعیین کننده می‌گذارد. همچنین، مطابق ماده ۴۶ قانون مذکور نیز ضابطان باید نتیجه اقدامات خود را بی‌درنگ به دادستان گزارش دهند و عندالاقضاء بنا به دستور وی تحقیقات لازم را برای کشف جرم و تکمیل آن انجام دهند. این انتقال اجباری اطلاعات، محور پردازش را در نقطه دادستان متمرکز می‌سازد و مسیر جریان داده‌ها را از حالت پراکنده به الگویی جهت‌مند و مرکزگرا تبدیل می‌کند. در ادامه، ماده ۶۴ ق.آ.د.ک (مصوب ۱۳۹۲) دادستان را مکلف می‌سازد که پس از اطلاع از وقوع جرم و در صورت قابل تعقیب بودن، تعقیب کیفری را آغاز کند. در نتیجه، اختیار فعال‌سازی شبکه در نقطه‌ای معین تثبیت می‌شود و معماری تصمیم در آغاز فرایند، صورتی اقتدارمحور به خود می‌گیرد. بدین ترتیب، مرحله تعقیب از طریق پیوند میان اقدامات ضابطان و تصمیم دادستان، دروازه ورود پرونده به شبکه رسمی عدالت کیفری را تشکیل می‌دهد (موسوی، ۱۴۰۳).

در مرحله رسیدگی (محاكمه)، پرونده بر اساس اصل پیوستگی سیستمی به دادگاه وارد می‌شود؛ دادگاه مکلف است مستندات و نتایج حاصل از تحقیقات مقدماتی را بررسی کرده و بدون بازتولید پراکندگی مراحل پیشین، فرایند دادرسی را تکمیل نماید. مطابق ماده ۳۴۱ ق.آ.د.ک (مصوب ۱۳۹۲)، دادگاه پس از ارجاع پرونده با کیفرخواست باید در مهلت مقرر پرونده را بررسی کرده و یا در صورت نقص تحقیقات، تکمیل آن را از دادسرا بخواهد یا خود اقدام به تکمیل تحقیقات نماید؛ امری که نشان می‌دهد رسیدگی دادگاه ادامه منطقی مرحله تعقیب و مبتنی بر داده‌های پیشین است، نه نقطه شروعی مستقل. این سازوکار، پیوند نهادی میان دو مرحله تعقیب و رسیدگی را از حالت گسسته خارج می‌کند و امکان بازگشت اصلاحی داده‌ها را در درون شبکه فراهم می‌سازد.

همچنین بر پایه ماده ۳۷۴ همین قانون، دادگاه پس از ختم دادرسی مکلف است با توجه به «محتویات پرونده و ادله موجود» رأی مستدل و مستند صادر کند؛ بدین‌سان، رأی دادگاه نه نقطه آغاز، بلکه محصول انباشت و ارزیابی داده‌های پیشین است و نقش دادگاه به‌عنوان نقطه تبدیل اطلاعات به تصمیم الزام‌آور تثبیت می‌شود. بدین ترتیب، دادگاه در مقام گره میانی شبکه کیفری، مجموعه داده‌ها و تصمیمات انباشته در مرحله تعقیب را به حکم نهایی قابل اجرا تبدیل کرده و نقطه اتصال نهادی میان تعقیب و اجرای حکم را شکل می‌دهد.

در مرحله اجرای حکم نیز، که در بخش اجرای احکام کیفری قانون آیین دادرسی کیفری و نیز در فصل اجرای مجازات حبس و سایر محکومیت‌ها به تفصیل تنظیم شده است (مواد ۴۸۴ به بعد از ق.آ.د.ک (مصوب ۱۳۹۲))، نهادهایی مانند معاونت اجرای احکام کیفری، قاضی اجرای احکام، سازمان زندان‌ها و نهادهای مرتبط با آزادی مشروط (مطابق مواد ۵۸

و ۵۹ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲) وارد شبکه می‌شوند. مطالعه مقررات نظام آزادی مشروط در حقوق ایران (مواد ۵۸ تا ۶۳ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲) نشان می‌دهد که این نهاد، از حیث معماری شبکه‌ای، ساختاری چندگره‌ای و غیرخطی دارد. تولید داده‌های اصلاحی در سطح زندان آغاز می‌شود؛ رئیس زندان با ارائه گزارش رفتار، نخستین لایه ارزیابی را شکل می‌دهد، قاضی اجرای احکام این داده‌ها را بررسی و غربال کرده و پیشنهاد را به دادگاه صادرکننده حکم منتقل می‌کند، و نهایتاً مرجع اخیر تصمیم نهایی را اتخاذ می‌نماید. این توزیع مرحله‌ای صلاحیت، از یک سو نشانگر پیوند میان مرحله اجرا و مرحله صدور حکم است و از حیث نظری، شبکه را از حالت خطی خارج می‌کند؛ اما از سوی دیگر، تمرکز تصمیم نهایی در مرجعی که در مرحله اجرای مستمر حکم حضور سازمان‌یافته و روزمره ندارد، می‌تواند نوعی فاصله معرفتی میان داده‌های پویای اجرایی و اراده تصمیم‌گیر ایجاد کند. بدین معنا، اگرچه سازوکار آزادی مشروط واجد عناصر بازخوردی است، اما محل استقرار گره تصمیم نهایی تعیین‌کننده میزان انسجام یا ناهم‌ترازی شبکه در مرحله اجرا خواهد بود. مطابق ماده ۴۸۴ ق.آ.د.ک (مصوب ۱۳۹۲)، اجرای احکام کیفری برعهده دادستان است و این امر از طریق «معاونت اجرای احکام کیفری» تحت ریاست و نظارت وی سازمان‌دهی می‌شود؛ این استمرار نهادی نشان می‌دهد که تمرکز تصمیم‌سازی از تعقیب به مرحله اجرا نیز امتداد می‌یابد. به موجب ماده ۴۸۹ قانون مذکور، قاضی اجرای احکام با صدور دستور اجرای آراء لازم‌الاجرا، نظارت بر زندان‌ها و اظهارنظر درباره عفو و آزادی مشروط و سایر تصمیمات حمایتی نسبت به محکومان، نقش گره‌ای در تبدیل رأی دادگاه به واقعیت اجرایی ایفا می‌کند، در این سطح، شبکه علاوه بر اجرا، بُعد نظارتی و تنظیمی نیز می‌یابد و امکان تعدیل واکنش در مرحله پس از حکم فراهم می‌شود. ویژگی اساسی این مرحله آن است که اجرای حکم بر بنیان یافته‌های مراحل پیشین استوار است؛ از جمله تشخیص مسئولیت کیفری، نوع جرم، سوابق متهم و گزارش‌های تکمیلی کارشناسی که همگی در صورت‌جلسات و مفاد رأی متبلور شده و مبنای عمل نهادهای اجرایی قرار می‌گیرد (مؤذن زادگان و جهانی، ۱۴۰۰: ۳۸).

ماهیت سیستمی شبکه کیفری اقتضا می‌کند که مراحل پیش‌گفته نه به‌صورت اجزای منفصل، بلکه در قالب زنجیره‌ای نظام‌مند عمل کنند؛ به گونه‌ای که خروجی هر مرحله، ورودی مرحله بعد باشد. هرگونه ناهماهنگی در این زنجیره باعث ایجاد اختلال شبکه‌ای می‌شود (Bernard, Paoline, & Pare, 2005 : p207)؛ برای مثال، نقص در تحقیقات مقدماتی می‌تواند موجب رسیدگی ناکارآمد یا صدور حکم مبتنی بر مبانی غیر اصولی و ضعیف شود، و این امر در نهایت اجرای حکم را با چالش مواجه می‌سازد. بنابراین، کارآمدی سیاست جنایی وابسته به انسجام و پیوستگی درون‌شبکه‌ای است.

اهمیت این انسجام در این است که هرگونه گسست در میان مراحل سه‌گانه می‌تواند پیامدهای پیوسته به‌همراه داشته باشد: افزایش احتمال خطای قضایی، صدور احکام غیرمتقن، تراکم جمعیت کیفری زندان‌ها و تضعیف حقوق بزه‌دیده. این پیامدها نشان می‌دهد که شبکه کیفری تنها زمانی قادر است هدف عدالت کیفری را محقق سازد که همچون یک منظومه

یکپارچه عمل کند، نه مجموعه‌ای از نهادهای پراکنده. همین همسان سازی علاوه بر ضرورت درون شبکه ای، در ارتباط با دیگر شبکه ها مانند شبکه مدنی، شبکه اداری نیز یک ضرورت است (نجفی ابرند آبادی، ۱۴۰۴، ص: ۶۵ - ۷۲). برآیند این تحلیل آن است که تعریف و تبیین شبکه کیفری، بررسی جایگاه نهادی آن و تحلیل فرایند سیستمی آن، پیش نیاز ورود به بحث دیگر این پژوهش است: اینکه شبکه کیفری در عمل تا چه اندازه «باز» یا «بسته» عمل می کند و متغیرهای مختلف — از متهم و بزه دیده گرفته تا جامعه مدنی — در چه حدودی امکان ورود و نقش آفرینی در این شبکه را دارند.

۱-۳. درجات باز و بسته بودن شبکه کیفری

از منظر سیاست جنایی، عوامل متعددی بر میزان باز یا بسته بودن شبکه کیفری تأثیر می گذارند. نوع نظام دادرسی (اتهامی یا تفتیشی)، گستره و کارآمدی سازوکارهای نظارت، توسعه حقوق دفاعی و ملاحظات حقوق بشری، شفافیت نهادی، و شیوه تنظیم رابطه میان دادستانی و دادگاه، از جمله متغیرهایی هستند که معماری شبکه را شکل می دهند. در نظام‌هایی که حقوق دفاعی پیش بینی شده باشد (مواد ۴۸، ۳۴۶، ۳۴۸ از ق.آ.د.ک مصوب ۱۳۹۲)، به نسبت وسعت شعاع پذیرش قانونی، نظارت قضایی بر تولید و انتقال داده‌های حقوق کیفری محیط شبکه برقرار است (ماده ۳۴۱ ق.آ.د.ک)، و جامعه مدنی امکان ارزیابی عملکرد آنرا به واسطه علنی بودن محاکمات دارد (ماده ۳۵۲ ق.آ.د.ک). علنی بودن، شبکه را در معرض نظارت اجتماعی قرار داده و ظرفیت تصحیح بیرونی را افزایش می دهد، در این صورت شبکه کیفری گرایش بیشتری به سمت الگوی باز پیدا می کند. اما در ساختارهایی که قدرت در دست نهادهای رسمی متمرکز است و اطلاعات تنها درون شبکه گردش می کند (مواد ۳۳۹ و ۳۷۳ ق.آ.د.ک)، شبکه کیفری با الگوی بسته قابل انطباق است. در چنین ساختاری، جریان اطلاعات در مدارهای درون سازمانی محدود می ماند و امکان مداخله اصلاحی بیرونی کاهش می یابد.

جلوه های دیگر حقوقی این تحلیل نظری در قالب معیارهایی همچون حق دسترسی به وکیل (مواد ۴۸، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸ ق.آ.د.ک). حق استماع و مشارکت بزه دیده (بند پ مواد ۳۴۲، ۳۵۹ ق.آ.د.ک)، شفافیت ادله و دسترسی به پرونده (ماده ۳۵۱) از قانون مذکور، امکان اعتراض به تصمیمات و ارائه مطالب جدید پیش از ختم رسیدگی (ماده ۳۷۱) همان قانون، و نقش علنی بودن محاکمه در انتشار جریان اطلاعات (ماده ۳۵۲ ق.آ.د.ک) بروز می یابد. هر یک از این متغیرها سطح یا درجه ای از «بازبودن» شبکه را نمایندگی می کنند؛ زیرا یا امکان مشارکت کنشگران غیررسمی را افزایش می دهند یا جریان اطلاعات را گسترده تر می سازند.

از سوی دیگر پیامدهای الگوی شبکه بسته، باز یا باز نسبی بر نتایج سیاست جنایی تأثیر بنیادین دارد. شبکه بسته، به سبب محدودیت های جریان اطلاعات و تمرکز قدرت، بیشتر مستعد خطای قضایی، نقض حقوق بنیادین، کاهش اعتماد عمومی

و تولید نتایج کیفری ناکارآمد است (خوشبخت، دارابی و میرخیلی، ۱۳۹۹: ۹۴). در مقابل، شبکه باز، هرچند ممکن است با چالش‌هایی مانند طولانی شدن روند رسیدگی یا پیچیده تر شدن عملکرد شبکه مواجه شود معمولاً زمینه بهتری برای تضمین عدالت، پیشگیری از خطا، و افزایش مشروعیت اجتماعی تصمیمات کیفری فراهم می‌آورد. همین امر توجیه‌کننده ضرورت تحلیل طیفی و چندبُعدی باز/بسته بودن شبکه کیفری در هر نظام حقوقی است.

باز یا بسته بودن شبکه کیفری در این تحقیق، نه به معنای شفافیت شکلی یا گستره حقوق مصرح، بلکه ناظر به میزان امکان ورود، مشارکت و تأثیرگذاری کنشگران غیررسمی در فرایند کیفری است. شبکه زمانی «بسته» تلقی می‌شود که تولید، گردش و تصمیم‌سازی داده‌های کیفری به‌طور انحصاری در اختیار نهادهای رسمی باقی بماند و پیوندهای بیرونی به حداقل کاهش یابد؛ و زمانی «باز» محسوب می‌گردد که امکان شکل‌گیری روابط مکمل، بازخوردی یا مشارکتی برای کنشگران غیررسمی فراهم شود. بدین ترتیب، مفهوم باز/بسته در اینجا یک تعریف تحلیلی و ساختاری است، نه توصیفی یا ارزشی.

۱-۴. گونه‌های باز / بسته بودن شبکه کیفری

شبکه کیفری، صرفاً مجموعه‌ای از مراحل حقوقی متوالی نیست، بلکه ساختاری پویا و دارای منطبق درونی است که کیفیت کارکرد آن مرتبط با میزان باز یا بسته بودن آن در برابر متغیرهای مختلف می‌باشد. تحلیل «باز» یا «بسته» بودن شبکه کیفری، در واقع تحلیل میزان امکان ورود، نقش‌آفرینی و تأثیرگذاری عواملی چون متهم، بزه‌دیده، جامعه مدنی و کارشناسان بر فرایند کیفری است (نادری، عباسی و اسماعیلی، ۱۳۹۹: ۱۸۹۷). این امر نقطه کانونی فهم پویایی شبکه و سنجش کارآمدی سیاست جنایی در مقام عمل را تشکیل می‌دهد؛ زیرا نوع الگوی شبکه مستقیماً بر داده‌های کیفری، جریان اطلاعات، تعادل قدرت و تضمین حقوق بنیادین تأثیر می‌گذارد. در این چارچوب، مقررات ناظر بر انحصار جریان تصمیم‌گیری در نهادهای رسمی و محدودسازی ورود اطلاعات بیرونی، نظیر منع ارائه سند و مدرک جدید پس از ختم دادرسی (ماده ۳۷۳) از قانون این دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، نمونه بارز بسته بودن شبکه کیفری است.

بازخوانی وضعیت‌های نسبی شبکه کیفری از حیث باز و بسته بودن نیز امری ضروری است، زیرا میزان گشودگی این شبکه نسبت به کنشگران، از طریق تأثیرگذاری بر ادراک عمومی از عدالت رویه‌ای، نقشی تعیین‌کننده در شکل‌گیری اعتماد اجتماعی و مشروعیت نظام کیفری ایفا می‌کند؛ به گونه‌ای که تقویت شفافیت، مشارکت و پاسخ‌گویی، موازین دادرسی عادلانه و پذیرش اجتماعی تصمیمات کیفری را ارتقا می‌بخشد (Tyler, Goff, & MacCoun, 2015, pp. 76-87).

در تحلیل بازبودن شبکه کیفری، صرف تعداد نهادها یا گسترش شکلی نقاط ورود کافی نیست؛ معیار دقیق‌تر، سنجش «دامنه و کیفیت مداخله کنشگران» در فرایند شکل‌گیری و جهت‌دهی تصمیم کیفری است. تجربه سیاست جنایی فرانسه نشان می‌دهد که کنشگران حرفه‌ای بیرون از گره نهایی تصمیم از جمله قضات، وکلا و حتی کنشگران پیراقضایی مانند پلیس و کارکنان زندان در مراحل طراحی و تدوین سیاست جنایی مشارکت دارند (ابراهیمی، ۱۴۰۳، ص. ۱۸-۱۹). در چنین وضعیتی، شبکه حتی بدون واگذاری تصمیم نهایی نیز می‌تواند از طریق توزیع چندمرحله‌ای اثرگذاری و تزریق داده‌های تخصصی، نفوذپذیرتر گردد.

در ساده‌ترین سطح، شبکه کیفری می‌تواند در یکی از دو وضعیت کلان عمل کند: شبکه بسته یا شبکه باز. در الگوی شبکه بسته، مدیریت فرایند کیفری تماماً در اختیار مدیران رسمی قرار دارد: دادستان، قاضی تحقیق، دادگاه، پلیس قضایی و نهادهای اجرای حکم. در چنین الگویی، نقش متهم، بزه‌دیده و سایر فاعلان اجتماعی یا به‌طور کامل حذف می‌شود یا در حداقل ممکن باقی می‌ماند (دل‌ماس مارتی، ۱۴۰۲، ص: ۱۷۱). ویژگی اصلی این وضعیت، انسداد جریان اطلاعات و غلبه ارتباطات درون‌سازمانی است؛ بدین معنا که تصمیمات کیفری عمدتاً بر مبنای داده‌های تولیدشده در درون شبکه و بدون مشارکت یا نظارت بیرونی اتخاذ می‌شود. انعکاس این منطق را می‌توان در نهادهایی همچون محدودیت شدید ارجاع مجدد پرونده میان شعب (ماده ۳۳۹ ق.آ.د.ک) و جریان کاملاً داخلی تحقیقات مقدماتی (ماده ۳۴۱ ق.آ.د.ک) مشاهده کرد. نتیجه این وضعیت، تمرکز قدرت، کاهش شفافیت، و احتمال بروز خطا یا سوگیری نهادی است، زیرا شبکه از سازوکارهای تعدیل‌کننده و بازخوردهای بیرونی محروم می‌ماند.

در مقابل، در الگوی شبکه باز، فرایند کیفری به‌جای محدود شدن به کنشگران رسمی، امکان ورود و مشارکت عوامل مختلف اعم از بزه‌دیده، متهم، کارشناسان مستقل و حتی نهادهای اجتماعی را فراهم می‌سازد. این الگو نه تنها موجب تنوع در منابع اطلاعاتی می‌شود، بلکه از طریق توزیع نسبی قدرت و ایجاد نظارت اجتماعی، به ارتقای کیفیت تصمیمات کیفری کمک می‌کند (علی عرب، خاقانی اصفهانی و محمود مجیدی، ۱۴۰۰: ۱۲۷). مصادیق حقوقی این گشایش را می‌توان در تضمین حضور وکیل و حق انتخاب او (مواد ۳۴۶، ۳۴۷ و الزام حضور وکیل در جرایم مهم طبق ماده ۳۴۸ ق.آ.د.ک)، و نیز علنی بودن محاکمات به‌عنوان ابزار شفافیت (ماده ۳۵۲) قانون مذکور مشاهده کرد.

با این حال، بازبودن شبکه درجات متفاوت دارد؛ زیرا همه کنشگران به یکسان امکان حضور یا تأثیرگذاری ندارند^۳. زیرا نظام‌های کیفری می‌توانند در قالب «شبکه باز نسبی» عمل کنند؛ بدین معنا که شبکه ممکن است در برابر متهم یا وکیل وی باز باشد، اما نسبت به بزه‌دیده یا جامعه مدنی ساختاری بسته داشته باشد؛ امری که می‌توان رد آن را در محدودیت انتشار اطلاعات پرونده (ماده ۳۵۳ ق.آ.د.ک (مصوب ۱۳۹۲)) یا مشارکت محدود بزه‌دیده جز در چارچوب‌های خاص مانند استماع اظهارات وی (بند پ ماده ۳۵۹) از قانون مذکور دید. این تنوع نشان‌دهنده آن است که باز یا بسته بودن شبکه مفهومی نسبی است و نه دوگانه‌ای مطلق.

درک عمیق‌تر کارکرد شبکه کیفری باعتبار باز یا بسته بودن ما را به تحقیق ضابطه مند رهنمون می‌نماید. تحقیقی که عناصر مداخله گر در عملکرد شبکه به تفکیک مورد توجه قرارگیرند. متغیرهایی چون متهم، بزه دیده و جامعه مدنی نقش غیر قابل انکاری دارند.

۲- سازوکارهای کنشگری و نفوذپذیری شبکه کیفری

در ادبیات معاصر سیاست جنایی، مداخله کنشگران رسمی و غیررسمی نه صرفاً به‌عنوان امری رویه‌ای، بلکه به‌مثابه شاخصی برای تحلیل نحوه توزیع قدرت و سازمان‌یابی تصمیم‌گیری کیفری مورد توجه قرار گرفته است؛ به‌گونه‌ای که سیاست جنایی دیگر محصول اراده یک مرجع متمرکز تلقی نمی‌شود، بلکه برآیند تعامل چندسطحی کنشگران در بستر نهادی و اجتماعی است (ابراهیمی، ۱۴۰۳). بر این مبنا، سنجش درجه باز یا بسته بودن شبکه کیفری را می‌توان در پیوند با میزان و کیفیت این مداخله‌ها تحلیل کرد. بدین سان منقذهای شبکه کیفری می‌تواند به اعتبار افراد و اشخاص متعدد و البته ازدرجه‌های نفوذپذیری متفاوتی نیز برخوردار باشد، موقعیت متهم، سطوح متفاوت بزه دیده و سهم جامعه مدنی، سازوکارهای تعیین‌کننده در میزان باز بودن این شبکه محسوب می‌شوند.

۲-۱. موقعیت متهم در شبکه کیفری

^۳ در این زمینه رک: نجفی ابرندآبادی، علی حسین. (۱۳۹۲). درآمدی بر پژوهش در نظام عدالت کیفری: فرصت‌ها و چالش‌ها در: بایسته‌های پژوهش در نظام عدالت کیفری. نشر میزان، ص: ۱۵.

موقعیت متهم یکی از مهم‌ترین شاخص‌های سنجش باز یا بسته بودن شبکه کیفری است؛ زیرا متهم از یک سو علت فعال شدن شبکه از طریق ورود او به داخل شبکه است و از سوی دیگر می‌تواند بسته به نوع مدل سیاست جنایی، نقشی متفاوت در طراحی شبکه داشته باشد. در نقش اخیر، جایگاه او از وضعیت انفعال خارج و نقشی معنا دار و فعال در بهبود عملکرد شبکه ایفا می‌نماید. در الگوی شبکه بسته کیفری، متهم نه به‌عنوان عامل تاثیرگذار در عملکرد شبکه، بلکه صرفاً به‌مثابه موضوع آن تلقی می‌شود و نقشی انفعالی و وابسته دارد و در چارچوب یک «خط تولید نهادی» پردازش می‌شود^۴، به‌گونه‌ای که نقش او عمدتاً به پاسخ‌گویی و تبعیت از تصمیمات مقامات رسمی محدود است (Roach, 1999, p. 690) نشانه‌های این وضعیت را می‌توان در یک نوع شبکه هدایت‌شده توسط دادستان (ماده ۳۳۵ ق.آ.د.ک ۱۳۹۲) و محوریت مطلق کیفرخواست در آغاز رسیدگی مشاهده کرد. در این الگو، جهت حرکت پرونده عمدتاً در نقطه تعقیب تعیین می‌شود و سایر گره‌ها در موقعیت تبعی قرار می‌گیرند.

اما در الگوی شبکه باز، نقش متهم می‌تواند از یک موقعیت انفعالی به موقعیتی فعال ارتقا یابد. این نقش فعال ممکن است در قالب ارائه ادله و دفاع (بند ۳۵۹ ق.آ.د.ک)، بهره‌گیری از حقوق دفاع سازمان‌یافته (مواد ۳۴۶-۳۴۸) از قانون مذکور، مشارکت در مراحل دادرسی یا استماع اظهارات پیش از ختم رسیدگی (ماده ۳۷۱) از قانون مذکور تجلی یابد. چنین مشارکتی نه تنها بر کیفیت فرایند کیفری اثر می‌گذارد، بلکه معرف سطحی از توزیع قدرت در شبکه است. هرچه اختیارات و امکان مداخله متهم افزایش یابد، شبکه از حیث ساختاری «بلازتر» عمل می‌کند.

باین حال، افزایش امکان مداخله متهم لزوماً به معنای توزیع متوازن قدرت در شبکه کیفری نیست. توزیع قدرت در شبکه، تابع طراحی نهادی و اولویت‌های سیاست‌گذار جنایی است و می‌تواند به‌صورت نامتقارن میان کنشگران شکل گیرد. بدین معنا که شبکه ممکن است از حیث دسترسی به وکیل و ابزارهای دفاعی نسبت به متهم باز عمل کند، اما در قبال بزه‌دیده

^۴ اصطلاح «خط تولید نهادی» ناظر به توصیف هربرت پکر از *crime control model* در برابر *due process model* است. در الگوی کنترل جرم، کارآمدی، سرعت و قطعیت واکنش کیفری در اولویت قرار دارد و فرایند رسیدگی به‌مثابه خط تولیدی استاندارد شده تصور می‌شود که در آن فرض صحت عملکرد مقامات رسمی غالب است و نقش متهم عمدتاً تبعی و انفعالی است. در مقابل، الگوی دادرسی منصفانه (*due process*) بر تضمین حقوق دفاعی، نظارت قضایی مضاعف و امکان اعتراض و بازبینی تأکید می‌کند و فرایند کیفری را نه یک مسیر خطی، بلکه سازوکاری کنترلی برای مهار قدرت دولت می‌داند (Roach, 1999; Packer, 1964). از منظر تحلیل شبکه‌ای، اولی گرایش به تمرکز و انسداد روابط دارد، در حالی که دومی مستلزم گشودگی بیشتر شبکه نسبت به کنشگران غیررسمی است، که در این حالت اخیر «عدالت کیفری همچون چرخه ای عمل می‌کند که عملکرد منسجم و نیز پیشروی و پیشرفت آن منوط به همکاری متوازن اشخاص با نهادهای دولتی است» (نجفی ابرند آبادی، علی حسین، مشارکت امن شهروندان، دیپاچه در: باقری نژاد، زینب، حمایت از شهود(در حقوق ایران، فرانسه و اسناد بین المللی)، انتشارات خرسندی، تهران، چاپ دوم، ۱۳۹۵).

یا جامعه مدنی ساختاری محدود و اقتدارمحور اختیار نماید^۵. برای نمونه، در حالی که حقوق دفاعی متهم در مواد ۳۴۶ تا ۳۴۸ ق.آ.د.ک پیش‌بینی شده و امکان حضور و دفاع فعال برای او فراهم است، محدودیت‌های انتشار اطلاعات پرونده و کنترل جریان علنی‌سازی مطابق مواد ۳۵۳ و ۳۵۴ ق.آ.د.ک می‌تواند میزان نظارت اجتماعی و مداخله بیرونی را کاهش دهد. این وضعیت نشان می‌دهد که شبکه ممکن است در یک بُعد (دفاع متهم) باز باشد، اما در بُعد دیگر (نظارت اجتماعی) گرایش به تمرکز و انسداد داشته باشد. در منطق تحلیل شبکه‌ای، چنین الگویی بیانگر «بازبودن نامتقارن» و توزیع غیرمتوازن قدرت میان گره‌های شبکه است.

البته برای تشخیص باز یا بسته بودن شبکه ناپستی به متغیرهای شکلی اکتفا نمود، بلکه ممکن است در طراحی شبکه از متغیرهای حقوق کیفری ماهوی نیز بهره‌گیری شده باشد. برای نمونه می‌توان از متغیر نهاد تخفیف مجازات یاد نمود، برابر ماده ۴۴۲ قانون این دادوسی کیفری " در تمام محکومیت های تعزیری در صورتی که دادستان از حکم صادره درخواست تجدیدنظر نکرده باشد، محکوم علیه می‌تواند پیش از پایان مهلت تجدیدنظر خواهی با رجوع به دادگاه صادرکننده حکم، حق تجدیدنظر خواهی خود را اسقاط یا درخواست تجدیدنظر را مسترد نماید و تقاضای تخفیف مجازات کند. در این صورت، دادگاه در وقت فوق العاده با حضور دادستان به موضوع رسیدگی و تا یک چهارم مجازات تعیین شده را کسر می‌کند. این حکم دادگاه قطعی است". این مکانیزم، امکان بازتنظیم شدت ضمانت اجرا را در تعامل با محکوم علیه فراهم کرده و نشان می‌دهد شبکه در برخی نقاط قابلیت انعطاف دارد. به عبارتی دیگر، این رویکرد نقش متهم را در تغییر عملکرد شبکه را نشان می‌دهد، زیرا با دخالت او نرخ ضمانت اجرای شبکه کیفری کاهش می‌یابد، بطور منطقی هر اندازه نرخ کاهش افزایش یابد به همان نسبت شبکه کیفری بروی متهم بازتر می‌شود.

۲-۲. تنوع بخشی سطوح جایگاه بزه‌دیده در معماری شبکه کیفری

در تحلیل شبکه‌ای سیاست جنایی، بزه‌دیده صرفاً حامل رنج یا منشأ عاطفی واکنش کیفری نیست، بلکه جایگاه او در شبکه کیفری به منزله‌ی یکی از شاخص‌های ساختاری سنجش باز یا بسته‌بودن شبکه عمل می‌کند. در الگوی کلاسیک عدالت کیفری، بزه‌دیده غالباً بیرون از شبکه قرار می‌گیرد یا به «شاهد» و «منبع اطلاعات» تقلیل می‌یابد؛ یعنی حضور او

^۵ در زمینه تحولات تقنینی عمده حقوق متهم و بزه‌دیده در آیین دادرسی کیفری؛ رک: نجفی ابرندآبادی، علی حسین، آیین دادرسی کیفری: جدال قدرت-امنیت و حقوق-آزادی‌های فردی، در: مجموعه مقالات همایش آیین دادرسی کیفری: بنیان‌ها، چالش‌ها و راهکارها معاونت فرهنگی، اجتماعی و دانشجویی دانشگاه شهید بهشتی، ص:

صرفاً به تولید داده برای مقامات رسمی محدود می‌شود و در معماری تصمیم‌گیری نقش مؤثری ندارد (کاریو، ۱۴۰۱، ص ۲۹). اما در منطق شبکه‌ای — همان‌گونه که در چارچوب نظری استاد می‌ری دلماس - مارتی قابل ملاحظه می‌شود (دلماس مارتی، ۱۴۰۲، ص: ۱۷۸) — بزه‌دیده می‌تواند به «نقطه ورود» شبکه بدل شود، یا در سطحی فراتر، به کنشگری تبدیل گردد که قادر است مسیر شبکه را تعدیل کند و حتی در مواردی سرنوشت شبکه را در مقام تداوم یا توقف تحت تأثیر قرار دهد (زینالی و مقدسی، ۱۳۹۲: ۱۸۳). از این رو، بحث از بزه‌دیده در اینجا نه از جنس اخلاق یا حمایت‌گری صرف، بلکه تحلیلی معمارانه از میزان نفوذپذیری شبکه کیفری در برابر کنشگران غیررسمی است.

نخستین وضعیت، بسته‌بودن یا نفوذ ناپذیری شبکه کیفری نسبت به بزه‌دیده است. شبکه زمانی نسبت به بزه‌دیده بسته تلقی می‌شود که او از ورود مؤثر به مسیر کیفری محروم باشد و امکان اثرگذاری بر تحرک، تداوم یا جهت‌گیری فرایند را نیابد. در چنین وضعی، اساساً در آستانه شبکه متوقف و اعلام می‌گردد که مطالباتش باید از مسیرهای غیرکیفری پیگیری شود؛ بدین معنا که شبکه کیفری به‌عنوان قلمرو انحصاری کنشگران رسمی تعریف می‌شود و دولت، از حیث نهادی، حتی آغاز، استمرار و خاتمه‌ی فرایند را در انحصار خود نگه می‌دارد. دلالت شبکه‌ای این وضعیت آن است که پیوندهای بزه‌دیده با محورهای اصلی شبکه (مانند نهاد تعقیب و نهاد رسیدگی) یا برقرار نمی‌شود یا به حداقل ارتباطات یک‌سویه فروکاسته می‌گردد. در نتیجه، گردش اطلاعات و تصمیم‌گیری درون شبکه عمدتاً در مدار ارتباطات درون‌سازمانی می‌چرخد و شبکه از سازوکارهای بازخوردی ناشی از حضور بزه‌دیده محروم می‌ماند. بنابراین، بسته‌بودن در اینجا بیش از آنکه گزاره‌ای ارزشی باشد، وصفی ساختاری از «انسداد روابط» و «تمرکز اقتدار» در معماری شبکه کیفری است.

در مقابل، «بازبودن شبکه کیفری نسبت به بزه‌دیده» یک امر درجه‌بندی‌شده و طیفی است و از پایین‌ترین سطح ورود تا بالاترین سطح اثرگذاری قابل تحلیل است. سطح نخست بازبودن را می‌توان «ورود انفعالی بزه‌دیده» نامید. در این سطح، شبکه به بزه‌دیده اجازه می‌دهد به‌عنوان محرک اولیه شروع فرایند شبکه ظاهر شود: اعلام بزه، طرح شکایت یا اطلاع‌رسانی، و نیز حضور در برخی مقاطع به‌منظور مشاهده یا پیگیری حداقلی (شهسواری، مؤذن‌ادگان و رایجیان اصلی، ۱۴۰۲: ۱۳۰). باین حال، این حضور به‌معنای مشارکت در تولید تصمیم یا تغییر مسیر شبکه نیست؛ بزه‌دیده در این سطح بیشتر نقش «فعال‌ساز» دارد تا «عامل اثرگذار». به بیان دقیق‌تر، او سبب ورود پرونده به شبکه می‌شود، اما پس از فعال شدن شبکه، کنشگران رسمی جهت را تعیین می‌کنند و بزه‌دیده عمدتاً در موضع تبعیت و اطلاع قرار می‌گیرد. از این رو، شبکه در این سطح «به‌صورت شکلی» باز است، اما از حیث توزیع قدرت و ظرفیت اثرگذاری، همچنان بسته یا نیمه‌بسته باقی می‌ماند.

سطح دوم بازبودن، «مشارکت فعال محدود بزه‌دیده» است؛ سطحی که در آن بزه‌دیده علاوه بر ورود، امکان مداخله‌ای محدود در فرایند می‌یابد. این مداخله می‌تواند در قالب اظهار نظر، ارائه مطالبات مشخص، یا پیگیری برخی آثار فرایند

کیفری نمود یابد؛ به ویژه آنجا که بزه دیده به عنوان دارنده منفعت مستقیم، قادر است داده‌های جدیدی به شبکه تزریق کند و بر بخشی از خروجی‌ها اثر بگذارد (شیری، ۱۳۹۷: ۸۸). با این حال، ویژگی اصلی این سطح آن است که مشارکت بزه دیده هنوز به کنترل سرنوشت شبکه تعمیم پیدا نمی‌کند؛ او نه تعیین‌کننده‌ی ادامه یا توقف شبکه است و نه در تعیین صورت‌بندی واکنش کیفری نقش قاطع دارد. به زبان شبکه‌ای، در این سطح پیوندهای بزه دیده با شبکه تقویت می‌شود و به ایجاد «روابط مکمل» یا «روابط بازخوردی محدود» می‌انجامد، اما مرکز ثقل تصمیم‌گیری همچنان در سطح رسمی باقی می‌ماند. بنابراین، شبکه از حیث کارکردی بازتر می‌شود، اما از حیث حاکمیت نهادی همچنان تحت سیطره دولت است.

در همین چارچوب، ماده ۸۲ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب (۱۳۹۲) نمونه‌ای عینی از گشودگی مرحله دادرسی نسبت به نقش فعال بزه دیده را نشان می‌دهد. مطابق این ماده، در جرائم تعزیری درجه شش، هفت و هشت، مقام قضائی می‌تواند به درخواست متهم و با موافقت بزه دیده، تعقیب را موقتاً معلق نموده یا موضوع را برای میانجیگری به شورای حل اختلاف یا شخص یا مؤسسه‌ای ارجاع دهد. از منظر تحلیل شبکه‌ای، این سازوکار بیانگر آن است که شبکه در مرحله پیش از صدور کیفرخواست، قابلیت بازتنظیم مسیر خود را بر اساس تعامل میان کنشگران رسمی و غیررسمی داراست. رضایت بزه دیده در این نقطه می‌تواند حرکت خطی تعقیب را متوقف یا به مسیر ترمیمی هدایت کند، هرچند اختیار نهایی در چارچوب نظارت مقام قضائی باقی می‌ماند. بنابراین، میانجیگری موضوع ماده ۸۲ را می‌توان نمونه‌ای از «بازبودن اثرگذار اما مدیریت شده» شبکه کیفری دانست که در آن توزیع قدرت به صورت نسبی و کنترل شده بازتعریف می‌شود.

سطح سوم و عالی‌بازبودن، هنگامی تحقق می‌یابد که بزه دیده از یک مشارکت محدود فراتر رود و به کنشگری تبدیل شود که قادر است «سرنوشت شبکه» را تحت تأثیر قرار دهد. در این سطح، تصمیم یا اراده بزه دیده می‌تواند به تعدیل مسیر شبکه بینجامد، شدت واکنش را کاهش دهد، یا حتی حرکت شبکه را متوقف سازد. اینجاست که بزه دیده، در معماری شبکه، به «گره اثرگذار» تبدیل می‌شود؛ زیرا شبکه ناگزیر است به تصمیم او واکنش نشان دهد و مسیر خود را بازتنظیم کند (محمودآبادی، شرفآبادی و صدیقیان، ۱۴۰۴: ۱۰۲).

از منظر تحلیل شبکه‌ای، تفاوت این سطح با سطوح پیشین در آن است که رابطه‌ی بزه دیده با شبکه از حالت اطلاعاتی و تکمیلی به رابطه‌ای تبدیل می‌شود که در آن «بازخورد بزه دیده» می‌تواند بر تصمیم نهایی و حتی بر امکان ادامه‌ی فرایند اثر تعیین‌کننده بگذارد. نتیجه آن است که شبکه، به جای یک ساختار تک‌مرکزی و دولت‌محور، به ساختاری چندمرکزی‌تر تبدیل می‌شود که در آن برخی کنشگران غیررسمی نیز واجد ظرفیت هدایت یا توقف‌اند.

در این چارچوب، تمایز میان «جرایم قابل گذشت» و «جرایم غیرقابل گذشت» واجد اهمیت بنیادی است؛ زیرا این تمایز، صورت‌بندی حقوقی همان معیار شبکه‌ای بازبودن یا بسته‌بودن را منعکس می‌کند. در جرایم قابل گذشت، نقش بزه‌دیده— از حیث امکان تحرک بخشی، تداوم یا توقف فرایند—گسترش می‌یابد و شبکه به‌طور ساختاری انعطاف‌پذیرتر می‌شود؛ شبکه نه‌تنها از حیث ورود، بلکه از حیث اثرگذاری بزه‌دیده بر مسیر و خروجی‌ها بازتر است. در مقابل، در جرایم غیرقابل گذشت، مرکزیت دولت بازتولید می‌شود و اراده بزه‌دیده از جایگاه تعیین‌کننده به جایگاه حاشیه‌ای یا صرفاً اطلاعاتی تنزل می‌یابد (همان: ۱۰۴)؛ بدین معنا که شبکه، حتی اگر اجازه ورود شکلی بدهد، در سطحی عمیق‌تر نسبت به اثرگذاری بزه‌دیده بسته باقی می‌ماند.

بنابراین، هرچه دایره‌ی جرایم قابل گذشت گسترده‌تر باشد، می‌توان انتظار داشت که شبکه کیفری—دست کم نسبت به بزه‌دیده—گرایش بیشتری به سوی الگوی باز داشته باشد؛ و این امر، شاخصی سیستمی از جهت‌گیری سیاست جنایی در سطح طراحی نهادی و توزیع قدرت در شبکه است.

افزون بر جرائم قابل گذشت، ماده ۸۲ ق.آ.د.ک نشان می‌دهد که حتی در جرائم غیرقابل گذشت نیز امکان گشودگی نسبی شبکه در مرحله دادسرا پیش‌بینی شده است. در این وضعیت، بزه‌دیده نه صرفاً در نقطه توقف نهایی، بلکه در نقطه تغییر جهت و تعلیق موقت شبکه نیز نقش می‌یابد. این امر بیانگر آن است که بازبودن شبکه کیفری نسبت به بزه‌دیده محدود به نهاد گذشت نیست، بلکه می‌تواند در قالب سازوکارهای تعاملی و ترمیمی نیز تحقق یابد.

برای تاثیر گذاری تصمیم بزه دیده بر شبکه کیفری و متوقف کردن آن می توان از ماده ۷۹ از قانون آیین دادرسی کیفری یاد نمود، مطابق ماده مذکور: " در جرائم قابل گذشت، شاکي مي تواند تا قبل از صدور کیفرخواست درخواست ترك تعقيب کند. در این صورت، دادستان قرار ترك تعقيب صادر مي کند. شاکي مي تواند تعقيب مجدد متهم را فقط براي يك بار تا يك سال از تاريخ صدور قرار ترك تعقيب درخواست کند. "

با این‌همه، باز یا بسته‌بودن شبکه کیفری نسبت به بزه‌دیده، مفهومی مطلق و دوگانه نیست. شبکه ممکن است در مرحله‌ای از فرایند برای بزه‌دیده باز باشد و در مرحله‌ای دیگر بسته؛ یا در برخی گونه‌های بزه‌ها امکان مشارکت گسترده‌تری فراهم کند و در برخی دیگر او را به حاشیه براند. همچنین، میزان بازبودن می‌تواند میان «ورود» و «اثرگذاری» شکاف داشته باشد: بزه‌دیده ممکن است حق حضور داشته باشد، اما از نفوذ بر تصمیم‌گیری محروم بماند؛ یا امکان طرح مطالبه داشته باشد، اما نتواند مسیر شبکه را تغییر دهد. از این‌رو، میزان بازبودن شبکه نسبت به بزه‌دیده تابع ترکیب نوع بزه، مرحله فرایند و حدود صلاحیت‌های اعطاشده به اوست.

۲-۳. جامعه مدنی و درجات نفوذپذیری شبکه کیفری

نسبت جامعه مدنی با شبکه کیفی می‌تواند به‌عنوان نشانه‌ای از میزان نفوذپذیری ساختار کیفی و توزیع نسبی قدرت درون آن تحلیل شود. بدیهی است که نمی‌توان به‌صورت ساده‌انگارانه نتیجه گرفت که هر افزایش نقش جامعه مدنی الزاماً به معنای باز بودن شبکه و دموکراتیک‌تر شدن نظام سیاسی است؛ زیرا میزان مشارکت امن شهروندی می‌تواند تابع شرایط امنیتی، ویژگی‌های ساخت نهادی، یا الگوهای آیین دادرسی نیز باشد (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۹۵).

با این حال، از منظر شبکه‌ای می‌توان گفت هرگاه شبکه کیفی امکان ورود کنشگران غیررسمی، مشارکت محدود یا مؤثر آنان، و نیز سازوکارهای نظارت بیرونی را به‌رسمیت بشناسد، این امر دست‌کم به معنای «کاهش انحصار تصمیم‌گیری»، «گسترش جریان اطلاعات»، و «تقویت مکانیسم‌های بازخوردی» است؛ اموری که در سطح معماری شبکه، با منطق تک‌مرکزی و بسته‌ناسازگارند. بنابراین، دموکراسی در این تحلیل نه یک شعار ارزشی، بلکه نوعی «ساختار شبکه‌ای نفوذپذیر» است که در آن دسترسی و نظارت اجتماعی — در حدود منطقی و سامان‌مند — امکان تحقق می‌یابد (سلطانفر، شامبیاتی و آزمایش، ۱۳۹۶: ۱۱۴).

در تحلیل شبکه‌ای سیاست جنایی، «جامعه» و به‌ویژه «جامعه مدنی» نباید صرفاً به‌منزله‌ی زمینه‌ای بیرونی و محیطی اجتماعی فهم شوند؛ زیرا شبکه کیفی، اگرچه هسته واکنش رسمی دولت به بزه را سامان می‌دهد، اما در عمل می‌تواند نسبت‌های متفاوتی با کنشگران غیررسمی برقرار کند و همین نسبت‌هاست که کیفیت «بازبودن» یا «بسته‌بودن» شبکه را آشکار می‌سازد. از این منظر، جامعه مدنی نه یک پیرامون بی‌اثر، بلکه یک «کنشگر بالقوه شبکه‌ای» است: گاه درون شبکه جذب می‌شود و در مقام تولید داده، حمایت، یا نظارت ایفای نقش می‌کند، و گاه از شبکه طرد می‌گردد و هرگونه امکان مداخله‌اش به بیرون از میدان کیفی رانده می‌شود. تمایز بنیادین در اینجا میان «دولت» به‌عنوان کنشگر رسمی و مرکزی شبکه و «جامعه مدنی» به‌عنوان کنشگر غیررسمی اما واجد امکان اثرگذاری است؛ کنشگری که حضور یا غیابش در شبکه، نه صرفاً یک ترجیحی، بلکه شاخصی معماری از شیوه طراحی و اداره شبکه کیفی به‌شمار می‌آید (لارژ، ۱۴۰۴: ۱۶۲).

همان‌گونه که قبلاً نشان داده شد، باز یا بسته‌بودن شبکه کیفی مفهومی طیفی و وابسته به کنشگر، مرحله و نوع مداخله است. بر همین اساس، در این بخش تمرکز صرفاً بر چگونگی تجلی این منطق طیفی در نسبت شبکه کیفی با جامعه مدنی قرار می‌گیرد. از این رو، ممکن است شبکه کیفی در حوزه‌هایی که با ریسک بالاتر یا حساسیت‌های امنیتی مواجه‌اند، ساختاری بسته‌تر اختیار کند، در حالی که در حوزه‌های دیگر امکان مداخله و حضور اجتماعی بیشتری فراهم شود (دارابی، ۱۴۰۰).

برای فهم دقیق‌تر، باید ابتدا وضعیت «بسته‌بودن شبکه کیفی نسبت به جامعه مدنی» را صورت‌بندی کرد. شبکه زمانی نسبت به جامعه مدنی بسته است که ورود کنشگران مدنی به فرایند کیفی یا اساساً ممنوع باشد یا به گونه‌ای سامان یابد که نقش آنان به حاشیه‌ای بی‌اثر فروکاسته شود. در این وضعیت، امکان‌های بنیادینی چون اعلام بزه، پیگیری جریان پرونده، حمایت از بزه‌دیده، حضور ناظرانه، یا مشارکت در سازوکارهای مراقبتی و ارزیابانه یا مسدود می‌شود یا با سازوکارهای دفع و طرد مواجه می‌گردد؛ به گونه‌ای که هرگونه مداخله مدنی، «غیرمجاز» یا «نامرتب با فرایند کیفی» تلقی می‌شود.

دلالت بسته بودن شبکه آن است که جامعه مدنی خارج از شبکه قرار می‌گیرد و رابطه‌ای پایدار و معنادار با گره‌های رسمی شبکه برقرار نمی‌کند. در نتیجه، شبکه به سوی الگوی بسته و درون‌زا متمایل می‌شود؛ یعنی جریان اطلاعات، تولید داده‌های کیفی و فرایند تصمیم‌گیری عمدتاً در مدار ارتباطات درون‌سازمانی گردش می‌کند و شبکه دچار نوعی «انسداد معرفتی» می‌شود که در آن بازخوردهای بیرونی یا حذف می‌گردند یا به حداقل می‌رسند. بنابراین، بسته‌بودن نسبت به جامعه مدنی را باید به‌مثابه یک انتخاب معماری در طراحی شبکه دانست، نه صرفاً انعکاس احساس بی‌اعتمادی یا ملاحظات اخلاقی.

با عبور از وضعیت بسته، نخستین درجه بازبودن را می‌توان «ورود انفعالی جامعه مدنی» نامید؛ وضعیتی که در آن شبکه امکان حضور مدنی را می‌پذیرد اما این حضور به‌طور مستقیم به تصمیم‌سازی یا تغییر مسیر شبکه نمی‌انجامد. در این سطح، جامعه مدنی ممکن است به‌عنوان تسهیل‌گر دسترسی عمل کند: اطلاع‌رسانی، همراهی، حمایت غیرتصمیم‌ساز، یا حضور در مقام مشاهده و پیگیری محدود. حتی در مواردی ممکن است نقش جامعه مدنی در حد «میانجی ورود» تعریف شود، بدین معنا که برخی افراد آسیب‌پذیر یا بزه‌دیدگان، به دلایل اجتماعی یا موقعیتی، خود توان یا امکان ورود مؤثر به شبکه را ندارند و این جامعه مدنی است که صرفاً امکان اتصال آنان به شبکه را فراهم می‌کند. تحلیل شبکه‌ای این سطح نشان می‌دهد که جامعه مدنی در مقام "تسهیل‌گر"⁶ ظاهر می‌شود: پیوندهای ورود ایجاد می‌کند، اما به پیوندهای کنترلی یا تصمیم‌ساز دست نمی‌یابد. شبکه در این حالت از حیث شکلی بازتر می‌شود، اما مرکز ثقل اقتدار و تصمیم‌گیری همچنان در گره‌های رسمی باقی می‌ماند و بازبودن، بیشتر به معنای کاهش موانع دسترسی است تا توزیع واقعی قدرت.

در سطحی پیشرفته‌تر، بازبودن شبکه نسبت به جامعه مدنی به «نقش فعال و کارکردی» ارتقا می‌یابد؛ جایی که جامعه مدنی نه تنها وارد شبکه می‌شود، بلکه به‌واسطه تولید اطلاعات، نظارت، حمایت تخصصی، و ایجاد سازوکارهای بازخوردی بر کیفیت عملکرد شبکه اثر می‌گذارد. در این سطح، جامعه مدنی می‌تواند داده‌های تکمیلی در اختیار شبکه قرار دهد، به شناسایی نیازهای بزه‌دیده و حتی مدیران رسمی شبکه کمک کند، یا با ظرفیت‌های تخصصی و حرفه‌ای خود به غنای

⁶ Facilitator.

معرفتی پرونده و کاهش خطاهای تصمیم‌گیری یاری رساند (شیدائیان، عسگری مروت و واحدی، ۱۳۹۸: ۴۶ - ۵۱). افزون بر آن، نقش نظارتی جامعه مدنی - هرگاه امکان‌پذیر شود - می‌تواند به تقویت شفافیت و کاهش خودارجایی شبکه بینجامد؛ زیرا شبکه ناگزیر می‌شود بخشی از عملکرد خود را در معرض ارزیابی بیرونی قرار دهد و از مکانیسم‌های تعدیل‌کننده بهره‌مند گردد.

در زبان شبکه‌ای، جامعه مدنی در این سطح عمدتاً پیوندهای «مکمل» ایجاد می‌کند و گاه با ورود به چرخه‌های بازخوردی، امکان شکل‌گیری روابط «حلقوی» را نیز فراهم می‌آورد؛ هرچند تصمیم‌نهایی همچنان در اختیار گره‌های رسمی است. نتیجه آن است که شبکه نسبت به الگوی بسته شفاف‌تر و کمتر انحصاری می‌شود، اما هنوز نمی‌توان از چندمرکزی کامل سخن گفت.

نکته ظریف و تعیین‌کننده آن است که جامعه مدنی در برخی وضعیت‌ها صرفاً نقش تکمیلی ندارد، بلکه نقشی «تعویضی/جبرانی» ایفا می‌کند. به این معنا که ممکن است بزه‌دیده به دلایل گوناگون - اعم از آسیب‌پذیری، ترس، وابستگی، یا موانع ساختاری - قادر به ورود مؤثر به شبکه نباشد؛ در چنین شرایطی جامعه مدنی می‌تواند در مقام نمایندگی یا حمایت ساختاری، امکان اتصال بزه‌دیده به شبکه را فراهم کند و از حذف عملی او جلوگیری نماید (میرکمالی و سرمیدانی، ۱۴۰۰: ۱۰). این نقش تعویضی، از منظر معماری شبکه، اهمیت ویژه‌ای دارد؛ زیرا مانع آن می‌شود که «بسته‌بودن شبکه نسبت به بزه‌دیده» به‌طور کامل تثبیت گردد و شبکه در برابر برخی گروه‌ها به‌صورت غیرموجه نفوذناپذیر بماند. بدین‌سان، جامعه مدنی می‌تواند با ایفای نقش واسطه، ظرفیت شبکه را برای جذب صداهای حذف‌شده افزایش دهد و از انسداد ناموجه جلوگیری کند.

در این زمینه می‌توان به یک نمونه در نظام شکلی کیفری کشورمان اشاره نمود. نمونه‌ای که نشان‌دهنده نقش تعاملی جامعه مدنی با مدیریت رسمی شبکه کیفری می‌باشد. مطابق ماده ۶۶ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲: "سازمان‌های مردم‌نهادی که اساسنامه آنها در زمینه حمایت از اطفال و نوجوانان، زنان، اشخاص بیمار و دارای ناتوانی جسمی یا ذهنی، محیط زیست، منابع طبیعی، میراث فرهنگی، بهداشت عمومی و حمایت از حقوق شهروندی است، می‌توانند نسبت به جرائم ارتكابی در زمینه‌های فوق‌الذکر اعلام جرم کنند و در تمام مراحل دادرسی شرکت کنند".

در نهایت، باید بر ماهیت نسبی و چندسطحی بازبودن شبکه نسبت به جامعه مدنی تأکید کرد. شبکه کیفری ممکن است نسبت به جامعه مدنی امکان ورود و نظارت ایجاد کند اما نسبت به بزه‌دیده همچنان بسته بماند، یا برعکس؛ در مرحله‌ای از فرایند عملکرد شبکه، پذیرای نقش مدنی باشد اما در مرحله‌ای دیگر آن را مسدود سازد. افزون بر این، میان «دسترسی» و «اثرگذاری» نیز ممکن است شکاف وجود داشته باشد: جامعه مدنی می‌تواند حضور داشته باشد بی‌آنکه بر مسیر تصمیم

اثر بگذارد، یا امکان تولید داده داشته باشد بی آنکه از مکانیسم‌های بازخوردی برخوردار گردد. این وضعیت نشان می‌دهد که منطق طیفی بازبودن شبکه—که پیش‌تر تبیین شد—در نسبت با جامعه مدنی نیز به صورت متغیر و مرحله‌مند عمل می‌کند که در آن نوع بزه، مرحله فرایند، و کارکردهای پیش‌بینی‌شده برای جامعه مدنی هم‌زمان تعیین‌کننده‌اند. چنین جمع‌بندی‌ای زمینه را برای ارزیابی علمی سیاست جنایی فراهم می‌کند: سیاستی که شبکه کیفری را به گونه‌ای طراحی می‌کند که در عین حفظ انسجام و اقتدار لازم، از انسداد معرفتی و انحصار مطلق پرهیزد و از ظرفیت‌های اجتماعی به‌عنوان روابط مکمل و بازخوردی برای ارتقای کیفیت عدالت کیفری بهره‌گیرد.

نتیجه‌گیری

رویکرد شبکه‌ای در سیاست جنایی، نه یک ابزار تحلیلی فرعی، بلکه چارچوبی بازتعریف‌کننده برای فهم معماری عدالت کیفری است. در این چارچوب، شبکه کیفری به‌مثابه ساختاری پویا و چندلایه عمل می‌کند که قابلیت آن برای تحقق اهداف سیاست جنایی، مستقیماً به کیفیت روابط درونی، معیارهای حاکم بر کنش نهادها و جهت‌گیری‌های ارزشی طراح آن وابسته است. از این رو، فهم نوع و شدت مداخله کیفری در هر نظام حقوقی، رابطه‌ای وثیق با چگونگی تصور و طراحی شبکه کیفری دارد. رویکرد شبکه‌ای این امکان را فراهم می‌آورد که راهبردهای سیاست‌گذار جنایی—اعم از راهبردهای طولی (در امتداد مراحل فرایند کیفری) و راهبردهای عرضی (در سطح تعامل نهادها و کنشگران)—به صورت منسجم و قابل تنظیم در معماری شبکه کیفری به کار گرفته شوند. قلمرو و نسبت این راهبردها، در پرتو تفکر شبکه‌ای، دیگر امری ایستا و ازپیش‌تعیین‌شده نیست، بلکه تابعی از اهداف سیاست جنایی، نوع خطر، و میزان التزام به ارزش‌های بنیادین انسانی تلقی می‌شود. در این میان، ابزارهایی چون ضمانت اجراها، کیفیت الزامات قانونی و شیوه‌های مداخله نهادی، نقش عناصر مهندسی شبکه را ایفا می‌کنند؛ عناصری که می‌توانند به‌طور هم‌زمان امنیت اجتماعی و کرامت انسانی را تقویت یا تضعیف کنند. از منظر تحلیلی، کارکرد شبکه کیفری نه بر پایه وجود یا عدم وجود قواعد قانونی، بلکه بر اساس نحوه اتصال قواعد، نهادها و کنشگران و معیارهای اثرگذار بر این اتصالات قابل ارزیابی است. هر اندازه که روابط درون شبکه‌ای و معیارهای تصمیم‌گیری، منافع عمومی را در پیوند با ارزش‌های بنیادین انسانی—نظیر کرامت، مشارکت و شفافیت—لحاظ کنند، شبکه کیفری به الگوی حقوق کیفری انسان‌محور و حقوق بشری نزدیک‌تر می‌شود. در مقابل، چنانچه اولویت‌دهی به دغدغه‌های صرفاً سیاسی یا امنیتی، به حاشیه‌رانی این اصول بنیادین بینجامد، شبکه کیفری به تدریج ماهیتی دولتی‌تر، خودارجاع و کمتر نفوذپذیر به خود می‌گیرد. بدین ترتیب، «باز یا بسته‌بودن» شبکه کیفری، نه نتیجه‌ای طبیعی و اجتناب‌ناپذیر، بلکه حاصل انتخاب‌های هنجاری و راهبردی سیاست‌گذار جنایی است. نکته بنیادین دیگر آن است که برداشت و ذهنیت طراح شبکه کیفری نسبت به ماهیت عدالت کیفری، نقشی تعیین‌کننده در جهت‌گیری شبکه ایفا می‌کند. اگر عدالت کیفری به‌مثابه سازوکاری صرفاً برای اعمال اقتدار و کنترل اجتماعی فهم شود، طراحی شبکه به‌سوی

تمرکز قدرت، کاهش نفوذپذیری و تضعیف کنشگری بازیگران غیررسمی سوق خواهد یافت. در مقابل، اگر عدالت کیفری در چارچوبی انسانی، ارتباطی و مسئولیت‌محور تصور شود، شبکه کیفری نیز به‌گونه‌ای طراحی می‌شود که مشارکت، جریان دوسویه اطلاعات و توازن نسبی قدرت را امکان‌پذیر سازد. از این رو، شبکه کیفری نه فقط بازتاب ساختار حقوقی، بلکه آینه‌ای از جهان‌بینی سیاست‌گذار جنایی است. در سطح بیرونی نیز، شبکه کیفری ملی ناگزیر در تعامل با سایر شبکه‌های کیفری ملی و به‌ویژه شبکه کیفری بین‌المللی قرار دارد. این تعامل — خواه در قالب همگرایی، خواه در قالب مقاومت — نقشی اساسی در تعیین درجه باز یا بسته‌بودن شبکه ایفا می‌کند. مطالعه نوع و کیفیت این روابط، که خود می‌تواند موضوع پژوهشی مستقل باشد، بیانگر گرایش شبکه کیفری به منطقه‌گرایی یا بین‌المللی‌گرایی است. به میزانی که طراح شبکه کیفری به برقراری ارتباط با شبکه‌های فراملی، استانداردهای حقوق بشری و سازوکارهای بین‌المللی باور داشته باشد، شبکه کیفری ملی نیز از انعطاف‌پذیری و نفوذپذیری بیشتری برخوردار خواهد شد. در نهایت، این پژوهش بر ضرورت ادغام آگاهانه تفکر شبکه‌ای در تحلیل و طراحی سیاست جنایی تأکید می‌کند. بی‌توجهی به منطق شبکه‌ای، سیاست جنایی را در معرض مداخلات خطی، تصمیمات جزیره‌ای و پیامدهای ناخواسته‌ای قرار می‌دهد که نه تنها کارآمدی و اکنش کیفری، بلکه مشروعیت آن را نیز با چالش مواجه می‌سازد. در مقابل، سیاست‌گذاری مبتنی بر تفکر شبکه‌ای، امکان طراحی شبکه‌ای متنوع‌پذیر، متوازن و سازگار با تحولات اجتماعی و فراملی را فراهم می‌آورد؛ شبکه‌ای که بتواند هم‌زمان پاسخگوی نیازهای امنیتی و الزامات کرامت انسانی باشد و افق عدالت کیفری را از سطح ملی به سطحی گسترده‌تر و انسانی‌تر ارتقا دهد.

فهرست منابع

۱. ابرهیمی، شهرام. (۱۴۰۳). کنشگران سیاست جنایی؛ مطالعه موردی سیاست جنایی فرانسه، **دو فصلنامه پژوهش نامه حقوق کیفری**، ۱۵(۲) (پیاپی ۳۰)، ۷-۲۵.
۲. جعفری، فریدون؛ موسوی، سید رویا؛ اسلامیه همدانی، امیر. (۱۳۹۵). مطالعه تطبیقی حق برخورداری از وکیل در مرحله تعقیب در حقوق داخلی ایران و اسناد و رویه‌های محاکم کیفری بین‌المللی. **مدرس علوم انسانی (پژوهش‌های حقوق تطبیقی)**، ۴(۹۴)، ۲۵-۵۲.
۳. خوشبخت، حسین؛ دارابی، شهرداد؛ میرخلیلی، سید محمود. (۱۳۹۹). امنیت در مدل اقتدارگرایی فراگیر سیاست جنایی. **مطالعات بین‌المللی پلیس**، ۴۳(۴)، ۹۱-۱۱۶.
۴. دارابی، شهرداد. (۱۴۰۱). راهبرد ترکیبی در مدل‌های مردم‌سالار و اقتدارگرایی فراگیر سیاست جنایی. **پژوهشنامه حقوق کیفری**، ۱۳(۱) [پیاپی ۲۵]، بهار و تابستان، ۵۳ - ۷۴.
[10.22124/jol.2021.19432.2125](https://doi.org/10.22124/jol.2021.19432.2125)
۵. دلماس مارتی، میری. (۱۴۰۲). **نظام‌های بزرگ سیاست جنایی**. ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی. تهران: میزان.
۶. زینالی، امیرحمزه؛ مقدسی، محمدباقر. (۱۳۹۲). رویکرد تطبیقی به نقش و جایگاه بزه‌دیده در فرایند کیفری. **آموزه‌های حقوق کیفری**، ۱۰(۵)، ۱۸۱-۲۱۰. [20.1001.1.22519351.1392.10.5.7.3.210-181](https://doi.org/10.5730/20.1001.1.22519351.1392.10.5.7.3.210-181)
۷. سلطانفر، غلامرضا؛ شامیاتی، هوشنگ؛ آزمایش، علی. (۱۳۹۶). تأثیر ایدئولوژی‌ها بر قبض و بسط حقوق کیفری. **تحقیقات حقوقی بین‌المللی**، ۱۰(۳۷)، ۹۳-۱۴۶.
۸. شهسواری، سجاد؛ مؤذن زادگان؛ حسنعلی، رایجیان اصلی؛ مهرداد (۱۴۰۳). مشارکت بزه‌دیده در فرایند دادرسی؛ مبانی، چالش‌ها و راهکارها. **دیدگاه‌های حقوق قضایی**، ۳۸(۱۰۳)، ۱۳۳-۱۵۹.
۹. شیداییان، مهدی؛ عسگری مروت، علی؛ واحدی، مسلم. (۱۳۹۸). مشارکت سازمان‌های مردم‌نهاد در فرایند دادرسی کیفری به‌منزله سرمایه اجتماعی. **مدیریت سرمایه اجتماعی**، ۶(۱)، ۴۱-۵۸.
<https://doi.org/10.22059/jscm.2019.258534.1612>
۱۰. شیری، عباس. (۱۳۹۷). حق بزه‌دیده در تعیین کیفر و نحوه اجرای آن. **دیدگاه‌های حقوق قضایی**، ۸(۱)، ۷۷-۱۰۵.
۱۱. عظیم‌زاده اردبیلی، فاتزه؛ حسابی، ساره. (۱۳۹۰). سیاست جنایی و تطور مفهومی آن. **تعالی حقوق**، ۱۵(بهمن و اسفند)، ۱۱۴-۱۳۳.

۱۲. علی عرب، عظیم، خاقانی اصفهانی، مهدی، و مجیدی، سید محمود. (۱۴۰۰). بایسته های توان افزایی جامعه مدنی در تقویت سیاست جنایی مشارکتی ایران. **مطالعات فقه اقتصادی**، ۳(ویژه نامه (جستارهای نوین فقه و حقوق))، ۱۲۱-۱۳۹.
۱۳. کاریو، رویر. (۱۴۰۱). **بزه دیده شناسی (از گسستن پیوند بین اشخاص تا ترمیم اجتماعی)**. ترجمه: سید حسام الدین سید اصفهانی. تهران: نشر میزان.
۱۴. گسن، ریمون. (۱۳۷۱). **بحران سیاست های جنایی کشورهای غربی**، ترجمه: علی حسین نجفی ابرندآبادی. تحقیقات حقوقی، ۱(۱۰)، ۲۷۵-۳۳۵.
۱۵. لارزژ، کریستین. (۱۴۰۴). **درآمدی بر سیاست جنایی (چاپ ششم)**. ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی. تهران: نشر میزان.
۱۶. **مجموعه مقالات همایش آیین دادرسی کیفری: بنیان ها، چالش ها و راهکارها**. (۱۳۹۵). معاونت فرهنگی، اجتماعی و دانشجویی دانشگاه شهید بهشتی.
۱۷. مرادی، فرزانه؛ موسوی مجاب، سید درید؛ عدالتجو، اعظم. (۱۳۹۰). معامله ی اتهامی در فرآیند دادرسی کیفری با تأکید بر نظام حقوقی ایران. **تحقیقات حقوقی بین المللی**، ۴(۱۴)، ۱۱۸-۱۷۴.
۱۸. مطلبی محمودآبادی، سیدمصطفی؛ مزیدی شرف آبادی، علی؛ صدیقیان، امیرمحمد. (۱۴۰۴). مبانی تفکیک جرایم قابل گذشت از جرایم غیرقابل گذشت با نگاهی به قانون کاهش مجازات حبس تعزیری. **دولت و حقوق**، ۶(۲ [پیاپی ۲۰])، ۱۲۲.
۱۹. موذن زادگان، حسنعلی، و جهانی، بهزاد. (۱۴۰۰). ساختار اجرای احکام کیفری ایران در پرتو اصل استقلال قضایی. **پژوهشهای حقوق جزا و جرم شناسی**، ۹(۱۸)، ۳۱-۵۵.
۲۰. موسوی، سیداسلام. (۱۴۰۳). جایگاه مرحله ی تعقیب در میان مراحل فرآیند کیفری در حقوق کیفری ایران. **در سومین همایش بین المللی وکالت، حقوق و علوم انسانی**.
۲۱. میرکمالی، سیدعلیرضا؛ سرویسرمدانی، امید. (۱۳۹۱). نقش سازمان های مردم نهاد در حمایت از بزه دیدگان با تأکید بر کودکان بزه دیده. **دیدگاه های حقوق قضایی**، ۶۲(۵۹)، ۱-۶۰.
۲۲. نادری، قائم؛ عباسی، اصغر؛ اسماعیلی، مهدی. (۱۳۹۹). سیاست های جنایی مشارکتی. **جامعه شناسی سیاسی ایران**، ۳(۴ [پیاپی ۱۲])، ۱۸۹۱-۱۹۰۹.
۲۳. نجفی ابرندآبادی، علی حسین. (۱۳۹۵). **دیپاچه**. در: باقری نژاد، زینب. **حمایت از شهود (در حقوق ایران، فرانسه و اسناد بین المللی)**. تهران: انتشارات خرسندی.

۲۴. نجفی ابرندآبادی، علی حسین. (۱۳۹۲). درآمدی بر پژوهش در نظام عدالت کیفری: فرصت‌ها و چالش‌ها. در: **بایسته‌های پژوهش در نظام عدالت کیفری**. تهران: نشر میزان.
۲۵. نجفی ابرندآبادی، علی حسین. (۱۳۹۵). مشارکت امن شهروندان (دیپاچه). در: باقری‌نژاد، زینب. **حمایت از شهود (در حقوق ایران، فرانسه و اسناد بین‌المللی)** (چاپ دوم). تهران: انتشارات خرسندی.
۲۶. نجفی ابرندآبادی، علی حسین. (۱۳۹۵). آیین دادرسی کیفری: جدال قدرت-امنیت و حقوق-آزادی‌های فردی. در: **مجموعه مقالات همایش آیین دادرسی کیفری: بنیان‌ها، چالش‌ها و راهکارها**. تهران: معاونت فرهنگی، اجتماعی و دانشجویی دانشگاه شهید بهشتی.
۲۷. نجفی ابرندآبادی، علی حسین. (۱۴۰۴). درباره رابطه همسازی سیاست جنایی با کارآمدی سیاست‌های جنایی (دیپاچه ویراست پنجم). در: لارژر، کریستین. **درآمدی بر سیاست جنایی** (چاپ ششم). تهران: نشر میزان.
28. Bernard, Thomas J.; Paoline III, Eugene A.; Pare, Paul-Philippe. (2005). General systems theory and criminal justice. *Journal of Criminal Justice*, 33, 203 - 211.
29. Tyler, T. R.; Goff, P. A.; MacCoun, R. J. (2015). The impact of psychological science on policing in the United States: Procedural justice, legitimacy, and effective law enforcement. *Psychological Science in the Public Interest*, (3), 75 - 109. <https://doi.org/10.1177/1529100615617791>.
30. Roach, K. (1999). Four models of the criminal process. *Journal of Criminal Law & Criminology*, 89 (2), 671 - 716.